

Backgrounds and Consequences of Fars State Elites Immigration: the Case Study of Shiraz Hashemieh Family (1207-1245 AH)

Mohammad Keshavarz beyzai *

PhD student of Tabriz University, iran, mbeyzai@yahoo.com.

Abbas Ghadimi ghidari

Assistant Professor of Tabriz University, iran, ghadimi@tabriz.ac.ir.

Abstract

The analysis of historical events in Iran- most of them can be considered to be family-oriented- requires recognizing elites, local and tribal families, explaining their relationship with governments, and also understanding movements of this effective group. This research, with a historical approach and emphasis on the political and social issue of immigration, tries to explain backgrounds and consequences of the immigration of the majority of Shiraz Hashemieh family (1207-1245 AH). The findings of this research show that the immigration of this family to Tehran and other cities was due to several factors such as: the fragmentation of Zandieh dynasty, the shift of the political and administrative power from Shiraz to Tehran, limited insights of Qajar family and their urgent need for elites, the organizational capacity of the Hashemieh family, the political vulnerability of the city of Shiraz, and so on. In general, the main consequences of these immigrations were to help establish and consolidate the Qajar power basis, legitimize and overcome upcoming crisis, suppress Hashemieh family of Shiraz during Fath Ali Shah, and maintain and make them contribute to the following political developments.

Keywords: Immigration, Background, Consequence, Hashemieh Family, Shiraz.

* Corresponding author

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره سوم (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۶، صص ۳۳-۴۸
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۸/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۷

زمینه‌ها و پیامدهای مهاجرت نخبگان ایالت فارس نمونه پژوهی: خاندان هاشمیه شیراز (۱۲۰۷ تا ۱۲۴۵ ه.ق / ۱۷۹۲ تا ۱۸۲۹ م)

محمد کشاورز بیضایی* - عباس قدیمی قیداری**

چکیده

تحلیل و واکاوی رویدادهای تاریخ ایران که بخش اعظمی از آن خاندان‌محور تلقی می‌شود، مستلزم شناخت نخبگان و خاندان‌های محلی و دیوانی، تبیین روابط آنان با حکومت‌ها و همچنین فهم جابه‌جایی و تحرک این کانون اثرگذار است. این جستار با رویکردی تاریخی و با تأکید بر پدیده سیاسی و اجتماعی مهاجرت، تلاش می‌کند زمینه‌ها و پیامدهای مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز (۱۲۰۷ تا ۱۲۴۵ ه.ق / ۱۷۹۲ تا ۱۸۲۹ م) را تبیین کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که فروپاشی سلسله زندیه، جابه‌جایی کانون سیاسی و اداری قدرت از شیراز به تهران، بینش محدود و عشیره‌ای قاجارها و نیاز مبرم آنها به نخبگان، توانمندی تشکیلاتی و دیوانی خاندان هاشمیه، آسیب‌پذیر شدن حیات سیاسی و اجتماعی شهر شیراز و... باعث مهاجرت ادواری و دائمی بخش عمده‌ای از خاندان هاشمیه شیراز به تهران و دیگر مراکز شهری این دوره شد. به‌طور کلی کمک‌بخشی به استقرار و تثبیت پایه‌های قدرت قاجارها، مشروعیت‌آفرینی و غلبه حکومت بر بحران‌های پیش رو، قلع و قمع خاندان هاشمیه شیراز در زمان فتحعلی‌شاه، استمرار یافتن و درعین حال سهم‌شدن این خاندان در شکل‌بخشی به پاره‌ای از تحولات سیاسی این دوره و پس‌از آن، از جمله پیامدهای غالب این مهاجرت‌ها بود.

واژه‌های کلیدی: مهاجرت، زمینه، پیامد، خاندان هاشمیه، شیراز.

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول) mbeyzai@yahoo.com

** دانشیار تاریخ، دانشگاه تبریز، ایران ghadimi@tabrizu.ac.ir

مقدمه

در زمان قاجاریه، ایالت فارس از ایالت‌های مهم به شمار می‌رفت. وجود مرکزیت سیاسی در زمان سلسله زندیه در این استان، رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی و تحرک سیاسی و فرهنگی خاصی را به وجود آورده بود. در این میان، مهاجرت ادواری و دائمی بخش عمده‌ای از نخبگان سیاسی و هنری و علمی شیراز و ایالت فارس، به‌ویژه خاندان هاشمیه شیراز که در رأس آن حاج‌ابراهیم کلانترشیرازی قرار داشت، به تهران و دیگر شهرهای این دوره صورت گرفت که اهمیت خاصی داشت. مهاجرتی که زمینه‌ها و پیامدهای آن مسئله پیچیده و درخور درنگی است که از منظر مهاجرت، تاکنون حتی در قالب مقاله نیز به آن توجهی نشده است. این مهاجرت‌ها که در چند مرحله و به‌طور عمده در اشکال مهاجرت استیلایی و ارادی صورت گرفت، در پویش تحولات سیاسی و تاریخی این دوره تبعات درخور درنگی برجای گذاشت. زمینه‌ها و پیامدهای مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز بخش تاریک و مبهم این مقاله قلمداد شده است که روشن کردن ابعاد و زوایای آن پژوهشی متین و استوار را می‌طلبد؛ از این رو، این جستار در پی پاسخ‌گویی به دو پرسش زیر است: عوامل مؤثر در مهاجرت بخش عمده خاندان هاشمیه شیراز به تهران و مراکز شهری این دوره در فاصله زمانی مدنظر چه بود؟ در عرصه سیاسی و تاریخی این دوره، این مهاجرت چه پیامدها و تبعاتی به دنبال داشت؟ به نظر می‌رسد که عوامل مؤثر در مهاجرت بخش عمده خاندان هاشمیه شیراز و در رأس آن حاج‌ابراهیم خان کلانتر به تهران و دیگر مراکز شهری این دوره به شرح زیر است: انتقال قدرت از سلسله زندیه به قاجاریه و به دنبال آن جابه‌جایی مرکزیت سیاسی قدرت از شیراز به تهران؛ نیاز مبرم حکومت تازه‌تأسیس قاجاریه به نخبگان، به‌ویژه نخبگان دیوانی؛ پیشینه دیوانی و مدیریتی خاندان هاشمیه؛ قوه قهریه حکومت؛ تفویض مسؤلیت‌های دیوانی و سیاسی؛ تحریض دستگاه حاکم؛ آسیب‌پذیر شدن حیات

مهاجرت، به‌ویژه مهاجرت نخبگان، موضوعی است که همواره اذهان پژوهشگران و اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. این پدیده سیاسی اجتماعی به‌صورت انفرادی یا گروهی، اختیاری یا قهری، در داخل مرزهای یک کشور یا خارج از آن از دیرباز وجود داشته است و خواهد داشت. به‌طور عمده، مهاجرت را تغییر محل سکونت از مکانی به مکان دیگر تعریف کرده‌اند. از منظر رولان پرسا (Roland Pressat) نیز، مهاجرت روندی است که طی آن عده‌ای از انسان‌ها از منطقه‌ای به منطقه دیگر نقل مکان می‌کنند و دارای دو شکل است: مهاجرت داخلی، یعنی جابه‌جایی در درون مرزهای کشور و مهاجرت خارجی، یعنی کوچ کردن از کشوری به کشور دیگر (پرسا، ۱۳۷۴: ۳۱۱ تا ۳۱۷). باین وجود مهاجرت، به‌ویژه مهاجرت نخبگان، تنها جابه‌جایی ساده جغرافیایی از مکانی به مکان دیگر نیست؛ بلکه این روند تحرک و جابه‌جایی بینش فرهنگی، سیاسی، علمی، هنری، اجتماعی و... را دربرمی‌گیرد. در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، خاندان‌ها و نخبگان دیوانی همواره در تعیین مسیر تحولات پیشرونده یا پسرونده نقشی مهم و انکارناپذیر ایفا کرده‌اند. به‌طور کلی، حکومت‌های ایرانی بدون مشارکت و همبستگی دیوانیان به‌مثابه عناصر تشکیل‌دهنده ساختار سیاسی، به‌هیچ‌وجه قادر به مدیریت و اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه نبوده‌اند. در طول تاریخ، آنان از ابزار و شیوه‌هایی همچون تهدید، ترغیب، تطمیع، نیرنگ و حتی مهاجرت برای جلب ظرفیت‌های دیوانی و فرهنگی استفاده کرده‌اند. حکومت تازه‌تأسیس قاجاریه نیز برای مشروعیت‌آفرینی و انتظام‌بخشیدن به امور حکومتی خود و اداره سرزمینی که با جنگ‌های متمادی و خونین به دست آورده بود، ناگزیر و نیازمند به‌کارگیری افراد و خاندانی بود که ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اداری و دیوانی لازم را داشته باشند.

بیماری‌های واگیردار و مرگ‌آفرین توأم بود. گزارش‌ها و منابع این دوره اغلب تصویری رقت‌انگیز و پرملال از حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این دوره ترسیم کرده‌اند. در هفت سال آخر حکومت کریم‌خان زند، در ایالت فارس قحطی و خشکسالی اتفاق افتاد که باوجود تدابیر وی، مردم این ایالت را در وضع دشواری قرار داد (رستم‌التواریخ، ۱۳۸۲: ۴۳۷؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۴۳۳/۵).

در دوره لطفعلی‌خان زند نیز ملخ‌خوارگی و خشکسالی فارس حیات اجتماعی و اقتصادی را به شدت آسیب‌پذیر کرد. این مسئله چنان مردم شیراز را به ستوه آورد که به نارضایتی و اعتراض شدید آنان منجر شد؛ به گونه‌ای که حاج‌ابراهیم کلانتر که در این زمان مشغول درگیری با لطفعلی‌خان زند بود، ناچار شد گروهی از مردم ناراضی را از شهر بیرون کند (ملکم، ۱۳۸۰: ۹۹/۲).

در دوران قاجار، شیراز از لحاظ عمران و آبادی پیشرفت درخور ملاحظه‌ای نکرد (دانش‌پژوه، ۱۳۷۷: ۱۲۳). خصومت و کینه‌توزی آقامحمدخان با کریم‌خان زند و خاندانش به اندازه‌ای بود که دستور داد قبر کریم‌خان را نبش قبر کنند و حرم و اولاد لطفعلی‌خان زند و همچنین عیال سران زندیه را به تهران ببرند. وی حتی جنازه کریم‌خان، دو ستون سنگی، سنگ‌های مرمر و مقوش، آئینه‌های قیمتی و درهای خاتم‌کاری ارگ و کیل را از جای کند و به تهران فرستاد (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۵۵؛ نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۰۲ و ۱۰۳؛ شریف‌شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۷۳).

ادوارد اسکات وارنینگ (Edward Scott Warning) که در سال‌های اول سلطنت فتحعلی‌شاه، هشت سال پس از قتل لطفعلی‌خان زند، وارد بوشهر شد و سپس به شیراز رفت، در سفرنامه خود با عنوان «سفر به شیراز از مسیر کازرون و فیروزآباد» (امیری، ۱۳۶۹: ۱۸۵؛ خلیفه، ۱۳۸۲: ۸۳-۷۰)، با اشاره به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این شهر می‌نویسد: «در ورود به

سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شیراز و ایالت فارس. این مهاجرت‌ها که اغلب گروهی و خانوادگی بود و آمیخته‌ای از اشکال مهاجرت اجباری و ارادی را دربرداشت، در مشروعیت‌بخشی به قاجارها و استقرار و تثبیت قدرت آنان تأثیر عمیقی بر جای گذاشت.

این جستار برآن است تا با کمک داده‌ها و داشته‌ها و همچنین با استفاده از روش کتابخانه‌ای و رویکردی تحلیلی‌توصیفی، در زمینه‌ها و پیامدهای مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز در فاصله زمانی سال‌های ۱۲۰۷ تا ۱۲۴۵ ق/ ۱۷۹۲ تا ۱۸۲۹ م، تامل کند و این زمینه‌ها و پیامدها را بررسی کند.

حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شیراز در سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۳۲۴ ق/ ۱۷۷۹ تا ۱۹۰۶ م

بدون آگاهی و با درک‌نکردن اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاستگاه و شهر خاندان هاشمیه، یعنی شیراز و در کل ایالت فارس، شناخت زمینه‌های مهاجرت این خاندان امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین ابتدا به تشریح حیات سیاسی و اجتماعی شیراز در دوره مدنظر می‌پردازیم و سپس عوامل و زمینه‌های مهاجرت آنان را بررسی می‌کنیم که به‌طور عمده، با عوامل و جریان‌های سیاسی این دوره ارتباط داشت.

با تأسیس حکومت زندیه، در ایالت فارس دوران رکود و نابسامانی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به پایان رسید و با انتخاب شیراز به مرکزیت سیاسی و اداری زندیه، این شهر سال‌های رونق و شکوفایی خود را بازیافت؛ اما این دوره نیز مستعجل بود و با مرگ کریم‌خان زند در سال ۱۱۹۳ ق/ ۱۷۷۹ م، و آغاز دسته‌بندی‌ها و درگیری‌های خونین بازماندگان و خوانین زند، شیراز دوباره دچار رکود شد. از اواخر سلسله زندیه تا آستانه انقلاب مشروطه، زندگی مردم شیراز و ایالت فارس با فقر و فاقه، بی‌نظمی و ناامنی، خشکسالی، وقوع بلایای طبیعی و شیوع

عشایر از شهر شیراز به سوی گرمسیر یا سردسیر غارت و ناامنی اوج می‌گرفت» (روزنامه ایران، ۱۳۱۷: ۳). از سوی دیگر شیوع بیماری‌های واگیردار و مرگ دسته‌جمعی اهالی و اطفال، صحنه‌ای از حیات غم‌انگیز مردم فارس و شیراز در این دوره است. براساس گزارش اسناد، در ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ ق/ ژوئیه ۱۹۰۲ م، در پی اشاعه آبله در شیراز، حدود چهارهزار کودک جان خود را از دست دادند (اسناد وزارت خارجه بریتانیا درباره شیراز و فارس، ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳: ۳۵؛ نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۱۴۲/۲). باتوجه به این توضیحات، این‌گونه استنباط می‌شود که در دوره مدنظر، شهر شیراز و به‌طوری کلی ایالت فارس به علت‌هایی همچون فروپاشی حکومت زندیه، انتقال مرکزیت سیاسی و اداری از شیراز به تهران، خصومت و عداوت شدید قاجارها به‌ویژه آقامحمدخان قاجار با کریم‌خان و عوامل سلسله زندیه، منازعات خونین طایفه‌ای و ایلی، ضعف شدید و ناکارآمدی حکومت مرکزی، خشکسالی‌های ممتد و تحلیل‌افزاینده قوای مادی و معنوی آن بسیار آسیب‌پذیر شد.

در چنین وضعی طبیعی است که حکومت تازه‌تأسیس قاجاری حتی از جنازه کریم‌خان زند، ستون سنگی، سنگ‌های مرمر و درهای خاتم‌کاری ارگ وکیل نمی‌گذرد و آن را به تهران می‌فرستد، از ظرفیت‌های معنوی این پایتخت فتح‌شده، به‌ویژه نخبگان آن، برای قوام‌بخشی به پایه‌های حکومت خود نهایت بهره‌برداری را ببرد. مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز و استفاده قاجارها از ظرفیت‌های این خاندان در امر دیوان‌سالاری و کشورداری در این راستا بود.

خاندان هاشمیه شیراز و رویگردانی از سلسله زندیه

در تاریخ ایران، حکومت‌ها همواره برای انتظام‌بخشیدن به امر حکومتی خود و همچنین پشت‌سرگذاشتن موانع و

شیراز از سخنان کسانی که این‌قدر از شیراز تعریف و تمجید کرده بودند ناامید شدم؛ چون این شهر ارزش دیدن را دارد؛ اما ارزش دوباره دیدن را ندارد... خانه‌ها به‌طور محقر کثیف و زشت‌اند. ما اکنون شیراز را به‌صورت وضعیت بسیار نامطلوب و نامساعد می‌بینیم... آقامحمدخان پادشاه اخیر دیوار بلند و حفاظ سنگی شیراز را ویران کرد. بیشتر ساختمان‌های عظیم و شکوهمند در معرض خرابی و ویرانی است» (WARING, 1807: 30).

فریزر (Fraser) نیز در این‌باره می‌نویسد: «دولت و کشور مغشوش و نابسامان است. جاده‌ها به دلیل برخی مسائل از جمله فراوانی فراریان، یاغیان و... شلوغ است» (FRASER, 1807: 86). اوژن فلاندن (Eugene Flandin)، مورخ مشهور فرانسوی، که در ۱۵ رجب ۱۲۵۷ ق/ دوم سپتامبر ۱۸۴۱ م، از شیراز دیدن کرد و مدتی در این شهر به سر برد و همچنین ویلیام مونتایث (William Montith) و لمبتون (Lambton) همین نظرها را درباره شیراز اوایل قاجاریه بیان کرده‌اند (فلاندن، ۲۵۳۶: ۳۲۵ تا ۳۳۰؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۴۷۱؛ MONTEITH, 1857: 118).

اسناد و گزارش‌های مربوط و برجای‌مانده از شهر شیراز در آستانه مشروطه نیز از ناامنی، غارت‌شدن مردم توسط عمال حکومتی، منازعات ایلی و طایفه‌ای ممتد و خونین، بلایای طبیعی و اشاعه بیماری‌های مرگ‌آفرین حکایت می‌کنند. در همین زمینه، گزارش روزنامه ایران از تأثیر منازعات ایلی بر زندگی شهری حاکی است: «هر ساله در اوایل بهار که ایلات قشقایی و عرب و غیره از گرمسیر به بیلاق حرکت می‌کنند در وقت گذشتن طایفه دره‌شوری از طایفه کشکولی فتنه و فساد عظیم برمی‌خاست؛ چنان‌که در سال گذشته در همین اوقات جمعی از طرفین کشته شده، چهل‌هزار تومان اموال به غارت رفت... و در هنگام عبور کاروان

بحران‌های پیش رو، ناگزیر از جلب حمایت و تدابیر نخبگان، به‌ویژه خاندان‌های دیوانی، بوده‌اند. در دوره قاجار نیز «گروه‌ها» و «خاندان‌ها»، بازیگران اصلی عرصه سیاست و حاکمیت بودند.

خاندان هاشمی شیراز اصالتاً از یهودیان تازه‌مسلمان قزوین بودند که به شیراز کوچیدند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۸ تا ۱۶؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۰/۱؛ موسوی‌اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳۳۹) و با خاندان قوام‌الدین شیرازی، ممدوح و معاصر حافظ شیرازی، وصلت کردند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۴۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۸ تا ۱۶؛ حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۷۹؛ امیری، ۱۳۵۳: ۹۱۳). حاج‌ابراهیم کلانتر سومین پسر حاج‌هاشم شیرازی است. حاج‌هاشم از کدخدایان و عمال معروف شیراز و همچنین مؤسس مدرسه هاشمی این شهر بود (کلانتر، ۱۳۶۲: ۲۰ تا ۲۶). در سال ۱۱۶۰/ق ۱۷۴۷م، نادرشاه همه کلانتران و بزرگان شیراز را نزد خود خواند و بیشتر آنها را کشت یا نابینا کرد. در این بین، حاجی‌محمد‌هاشم کدخدای محلات

حیدری‌خانه شیراز نیز پس از بازجویی و به جرم فساد، به حکم نادرشاه «مکفوف‌البصر و واحدالعین» شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۸ تا ۱۶؛ نواب‌طهرانی، ۱۳۷۶: ۳۲). پس از حاج‌هاشم، فرزندش حاج‌ابراهیم‌خان شیرازی کلانتر برخی از محلات حیدری‌نشین شیراز شد و پس از چندی با درایت و کفایت خود، به منصب کدخدایی همه محلات حیدری‌نشین شیراز رسید. هنگامی که علی‌مرادخان زند بر شیراز غلبه یافت، گروهی از جمله حاج‌ابراهیم‌خان کلانتر و تمام اعضای خاندان هاشمی را به اصفهان مهاجرت داد. در منازعات بین جعفرخان زند و علی‌مرادخان، حاج‌ابراهیم‌خان جانب جعفرخان زند را گرفت (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۴۱ و ۶۴۲؛ خوب‌نظر، ۱۳۵۴: ۴۵؛ امیری، ۱۳۵۳: ۹۱۳ و ۹۱۴). جعفرخان زند پس از فتح شیراز، به پاس خدمات حاج‌ابراهیم، منصب کلانتری فارس را به وی تفویض کرد (هدایت، ۱۳۳۹: ۱۲۸/۹ و ۱۲۹؛ نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۳: ۲۴۶؛ غفاری‌کاشانی، ۱۳۶۹: ۴۶). تفویض این مسئولیت به دوران مهاجرت استیلایی خاندان هاشمی پایان داد و مقام حاج‌ابراهیم کلانتر و خاندانش را در جایگاه بزرگان فارس و مقربان دستگاه زندیه ارتقا داد و در شکل‌گیری رویدادهای بعدی تأثیری چشمگیر بر جای نهاد.

جعفرخان، پدر لطفعلی‌خان زند که به مدت چهار سال (۱۱۹۹ تا ۱۲۰۳/ق ۱۷۸۴ تا ۱۷۸۸م) حکومت زندیه را در شیراز رهبری می‌کرد، در کودتای صیدمرادخان که او نیز از خاندان زندیه بود، به قتل رسید (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۴۱). پس از کشته‌شدن جعفرخان زند، لطفعلی‌خان زند که در این زمان در بوشهر به سر می‌برد، به عزم جانشینی پدر به سوی شیراز روانه شد و با مساعدت‌های حاج‌ابراهیم کلانتر به سلطنت زندیه رسید (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۴۲؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۹/۲۲۷ تا ۲۲۹). حکومت لطفعلی‌خان زند با تحکیم پایه‌های قدرت آقا‌محمدخان قاجار در صفحات شمالی کشور همراه بود (نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۳: ۸۲ و ۸۱). خان زند سلطنت خود را مدیون مساعدت‌های حاج‌ابراهیم کلانتر و خاندان هاشمی می‌دانست؛ اما رویدادهای بعدی زمینه‌های سوءظن و شکاف بین آنها و درنهایت، سقوط زندیه و درعین حال مهاجرت بخش عمده‌ای از خاندان هاشمی شیراز را فراهم کرد. عموم مورخان و پژوهشگرانی که به ریشه‌یابی و واکاوی عوامل اختلاف و رویگردانی حاج‌ابراهیم کلانتر از لطفعلی‌خان زند پرداخته‌اند؛ نظرها و دیدگاه‌های خود را درباره چند محور یا چند عامل طرح و ترسیم کرده‌اند که از میان آنها باید به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. قتل میرزاهدی: لطفعلی‌خان زند در اولین فرصت مسبب قتل پدرش، جعفرخان زند را مجازات کرد؛ اما با شفاعت حاج‌ابراهیم‌خان کلانتر که در این زمان از مقربان دستگاه زندیه بود، از گناه یکی از عاملان قتل به نام میرزاهدی چشم پوشید؛ ولی چندی بعد به تحریک

(سایکس، ۱۳۷۰: ۱۳۷/۲).

۴. طرح تشکیل حکومت ائتلافی توسط حاج‌ابراهیم کلانتر: برخی براین باورند که کلانتر شیراز در راستای هدف‌های قدرت‌طلبانه خود، برآن بود که در صورت امکان به کمک اعیان فارس، حکومت مستقلی تشکیل دهد و با تشکیل ائتلافی از خان‌های دشتستان و گرمسیر، یعنی رضاقلی‌خان کازرونی و شیخ‌نصر، زمینه تشکیل دولت جدیدی را فراهم کند. برای تحقق این هدف، بر مبنای پیمان‌نامه‌ای که بین او و خان‌های جنوب منعقد شد، طرح ترور و سربره‌نیست کردن خان زند به کمک عبدالرحیم‌خان، برادر حاجی، ریخته شد (جونز، ۲۵۳۶: ۳۴ و ۳۵؛ شریف‌شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۵۰؛ دانش، ۱۳۴۷: ۶۱).

۵. سیاست یهودستیزی زندیه: برخی براین باورند که سلسله زندیه رویکرد ضد یهودی داشت و در اواخر عمر این سلسله، اتفاقات ناگواری برای یهودیان شیراز و اصفهان افتاد و شهریار زند با یهودیان ساکن قلمرو خود بدرفتاری کرد؛ چنان‌که در اصفهان پنج دختر یهودی و در شیراز هفت دختر یهودی را به اجبار به حرمسرای خود برد. این مسئله باورهای مذهبی و پنهانی یهودگرایی کلانتر را برانگیخت و وی را از زندیه رویگردان کرد (لوی، ۱۳۳۹: ۴۹۸، ۵۰۸/۳).

۶. برخی از مورخان، هدف کلانتر را از رویگردانی از زندیه ایجاد ثبات و آرامش برای حفظ منافع طبقاتی خود و خانواده‌اش دانسته‌اند؛ چون کلانتر به این نتیجه رسیده بود که قاجاریه بهتر از زندیه ثبات و امنیت ایران را تأمین می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۹؛ فوران، ۱۳۸۰: ۱۴۷). برخی دیگر نیز براین باورند که انگیزه حاجی‌ابراهیم کلانتر از همراهی نکردن با شاه زند تنها حفظ جان خود و هدف‌های شخصی نبود، بلکه هدف او رهایی مردم و نجات کشور از گرداب جنگ‌های داخلی بود و با پیوستن به خان قاجار، می‌خواست مردم را از شر و زیان جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی نجات دهد؛ زیرا مردم

مادرش، میرزاهدی را به طرز فجیعی به قتل رساند و این سرآغاز شکاف و دشمنی در روابط حاج‌ابراهیم و خان زند شد (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۶۴۶/۱؛ آصف «رستم‌الحکماء»، ۱۳۵۲: ۴۵۱؛ غفاری‌کاشانی، ۱۴۱۴: ۴۳۸؛ جونز، ۲۵۳۶: ۹). ملکم نیز در این باره می‌نویسد: «بالجمله، عدم وثوق پادشاه و وزیر بر همگان ظاهر گشت؛ اما لطفعلی‌خان جرئت بر افنا و اهلاک حاجی‌ابراهیم نمی‌کرد؛ زیرا که به علاوه رسوخی که در مزاج اهالی شیراز داشت، حکام بلاد و امرای قبایل و ایلات با وی از در مصافات و موالات بودند و معظم افواج پیاده نیز در تحت حکم برادران وی بود...» (ملکم، ۱۳۸۰: ۵۵۹/۲).

۲. لشکرکشی بی‌سرانجام خان زند به کرمان: لشکرکشی نابجا و بی‌فایده خان زند به کرمان، از هم‌پاشیدگی پیوند و ارتباط مابین اعیان شیراز و در رأس آن حاج‌ابراهیم کلانتر با خان زند را باعث شد. حاکم کرمان، یعنی سیدابوالحسن‌خان کهکی که قبل از هجوم خان زند به کرمان، مایل به پذیرش سلطنت وی و پرداخت خراج شده بود، دشمن او شد. در نهایت نیز سپاهیان زند با دادن تلفاتی سنگین، خسته و افسرده به شیراز برگشتند و اعیان شیراز به این علت، در تدبیر و دوراندیشی خان زند تردید کردند. به دنبال آن، لطفعلی‌خان زند آشکارا به حاج‌ابراهیم سوءظن پیدا کرد. برخوردارخان، فرمانده سپاهیان زند در شیراز که مدعی بود کلانتر قصد خیانت به خان زند را دارد، در تشدید این بدگمانی نقش بسزایی ایفا کرد (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۶۸۱/۱ و ۶۸۲؛ نامی‌اصفهانی، ۱۳۶۳: ۹۶؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۴۱۷؛ جونز، ۲۵۳۶: ۱۰؛ پری، ۱۳۶۹: ۴۱۳).

۳. غرور و خامی لطفعلی‌خان زند: خان زند که قبل از رسیدن به قدرت نزد عام و خاص به مهربانی و بردباری شهره بود، پس از رسیدن به سلطنت به طرز تحمل‌ناپذیری مغرور شد. خوی آمرانه و مغرورانه‌اش باعث شد که خانواده‌های بزرگی از حمایت وی دست بردارند

آشوب عبدالرحیم خان برادر حاج ابراهیم کلانتر در سپاه خان زند، دستگیری برخوردارخان و محمدعلی خان در شیراز، تسلط کلانتر بر ارگ سلطنت و بستن دوازده‌های شیراز بر لطفعلی خان زند و سپاه سرگردان وی به‌هنگام عزیمت از اصفهان، زمینه مساعد را برای آقامحمدخان فراهم کرد تا شیراز را فتح کند و سلسله زندیه را ساقط کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۱۰۹ و ۱۱۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۸ تا ۲۰؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۱۳؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۷؛ جونز، ۲۵۳۶: ۲۸ تا ۷۰؛ ملکم، ۱۳۸۰، ۲/۳۰۳ و ۳۰۴).

آقامحمدخان پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود و از میان برداشتن رقبای داخلی، به جنگ با لطفعلی خان پرداخت و درگیری‌های متعدد و خونینی بین آنها رخ داد؛ اما سرانجام در سال ۱۲۰۹ق/۱۷۹۴م، زمانی که حاج ابراهیم کلانتر و خاندان هاشمیه دروازه‌های شیراز را بر روی لطفعلی خان زند باز نکردند و خان زند تسلیم حاکم بم شد و حاکم بم خان را تسلیم آقامحمدخان قاجار کرد، آقامحمدخان موفق شد که به عمر سلسله زندیه پایان دهد (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۵۷ و ۶۵۸؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۳ و ۵۵۴؛ دنبلی، ۱۳۵۱: ۲۳؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۱۹؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۶؛ شریف شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۸۵).

مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز

آقامحمدخان پس از فتح شیراز، حکومت شیراز را به حاج ابراهیم کلانتر واگذار کرد. از اعضای خاندان هاشمیه شیراز عبدالرحیم خان و محمدعلی خان و همچنین محمدخان^۵ فرزند محمد علی خان - ملتزم رکاب شدند و در ۱۵ محرم ۱۲۰۷ق/ دوم سپتامبر ۱۷۹۲م، به تهران مهاجرت و عزیمت کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۴۸۹). خان قاجار پس از چند ماه، دوباره عازم فارس شد. در فارس از تمامی معارف از جمله خاندان هاشمیه گروگان، اولاد و عیال خواست (خورموجی، ۱۳۸۰: ۴۸۹). آقامحمدخان به‌منظور تضمین

خواهان ایرانی قدرتمند و آرام بودند و برای آنان فرقی نمی‌کرد که خان زند این بستر را فراهم کند یا خان قاجار (غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۴۳۹؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۲/۴۱۹؛ دانش، ۱۳۴۷: ۹۲).

به‌نظر می‌رسد که که به جز عامل اخیر، نباید به هیچ‌کدام از علت‌ها و عواملی که در علت رویگردانی کلانتر از زندیه برشمرده‌اند، در قالب علت تام استناد کرد. قتل میرزاهمدی، حمله به کرمان و تغییر رفتار خان زند یا سوءسلوک خان زند با یهودیان شاید علت‌های ثانویه باشند. تشکیل دولت ائتلافی در جنوب نیز پیش از آنکه انگیزه و محرک کلانتر در رویگردانی از زندیه باشد، از تبعات این تیرگی روابط است. واقعیت این است که اندیشه دولت قدرتمند که امنیت و ثبات را فراهم کند و رونق تجارت را باعث شود، مهم‌ترین و اساسی‌ترین انگیزه و مطالبه دیوانسالار ایرانی بود. مطالبه‌ای که زندها قادر به فراهم کردن آن نبودند. واقعیت غم‌انگیز و نابسامان سیاسی و اجتماعی این دوره به‌گونه‌ای است که میرزاحمدخان کلانتر در روزنامه‌اش می‌نویسد: «خاک بر سر مردم ایران که قحط‌الرجال شده، کاش مثل روسیه زنی به قدرت می‌رسید و صاحب کار بود» (کلانتر، ۱۳۶۲: ۸۹).

حاجی ابراهیم کلانتر فردی شهری‌بود که نگرش و شم شهری و تجاری داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰؛ غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۴۴۱) و درعین حال، نماینده دیوانسالار ایرانی بود. به این علت‌ها، به‌دنبال فردی بود تا در جامعه آرامش ایجاد کند و آمال و خواسته‌های اصناف شهری و منافع طبقاتی آنان را تأمین کند. منازعات خونین بین خان‌های زندیه، اشاعه نامنی، آسیب‌پذیر شدن حیات اجتماعی و اقتصادی مردم شیراز و ایالت فارس و به‌طور کلی ناکارآمدی و فرسایش قوای مادی و معنوی سلسله زندیه باعث شد که حاج ابراهیم کلانتر طرح خود را برای گسست از زندیه و پیوستن به قاجارها عملی کند.

حسن خدمت، از خانواده هاشمیه گروگان‌هایی با خود به تهران برد. وی با گروگان‌گرفتن یکی از همسران حاج‌ابراهیم و میرزااسدالله، پسر خردسال حاجی که در این زمان نه‌ساله بود (خورموجی، ۱۳۸۰: ۶۸۵؛ حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۵۵؛ دانش، ۱۳۴۷: ۱۱۰ و ۱۱۱)، به‌نوعی دستور مهاجرت استیلایی برخی از اعضای خاندان هاشمیه را صادر کرد.

نزدیک به دو سال بعد، آقامحمدخان در روز پنجشنبه ۱۷ شعبان ۱۲۰۹ق/۹ مارس ۱۷۹۵م، حاج‌ابراهیم‌خان و عمال بانفوذ شیراز را به تهران احضار کرد. آنان در شب یازدهم رمضان عازم تهران شدند؛ چون پل رودخانه قم بسته بود و راه عبور مسدود بود، چند روزی را در اصفهان و کاشان اقامت کردند (نایینی، ۱۳۵۳: ۴۹؛ امداد، ۱۳۸۳: ۴۳). مهاجران در امتداد این مهاجرت و «در شهرهای یادشده از آنجاکه از دشمنان قاجاریه کسی جز لطفعلی‌خان زنده نبود، به تجویز حاج‌ابراهیم، آقامحمدخان را شاه خواندند» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۷۶ و ۷۷) و زمینه ذهنی آن را در مردم ایجاد کردند. آقامحمدخان پس از برچیدن حکومت زندیه، حاج‌ابراهیم کلانتر را به «خان» و «اعتمادالسلطنه» ملقب کرد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۳؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۴)؛ ولی از کید و مکر اندیشه‌های او غافل نبود و هر جا که می‌رفت، حتی در اردوکشی‌ها، او را همراه می‌برد (امداد، ۱۳۸۷: ۷۱) و بین حاجی و خاندان هاشمیه فاصله می‌انداخت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۱). در این راستا، سیاست آقامحمدخان بر تفویض مسئولیت‌های سیاسی و کشوری به اعضای این خاندان در شهرهای مختلف این دوره نظیر اصفهان، بروجرد و قم مبتنی بود. حاج‌ابراهیم‌خان که در واقع خود را تاج‌بخش آقامحمدخان می‌دانست، تمام مقام‌های کلیدی و مهم را به برادران و فرزندان خود داد؛ چنان‌که عبدالرحیم‌خان برادر بزرگ حاج‌ابراهیم حکومت

عراق و اصفهان را داشت و محمدحسین‌خان برادر دیگر حاجی حاکم کهگیلویه و بهبهان^۱ بود و محمدزمان برادر دیگر او کلانتر شیراز شد. پسر حاج‌ابراهیم به نام میرزامحمدخان نیز بیگلربیگی فارس بود و فرزند دیگرش به نام اسدالله‌خان، با آنکه در سن جوانی بود، حاکم بروجرد (لرستان فیلی) و خوزستان شد (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۶۸۰؛ امداد، ۱۳۸۷: ۷۱). به‌این ترتیب، حکومت بخش اعظمی از ایران در دست خاندان هاشمیه شیراز بود.

پس از قتل آقامحمدخان، برادرزاده‌اش به نام فتحعلی‌خان و معروف به باباخان جانشین وی شد. در این زمان، حاج‌ابراهیم برای تحکیم موقعیت شاه جدید کوشش‌های فراوانی کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۲؛ وکیلی‌قمی، ۱۳۴۸: ۷۰؛ سعادت‌نوری، ۱۳۳۹: ۳۸). فتحعلی‌شاه پس از رسیدن به سلطنت، به‌طور رسمی حاج‌ابراهیم را به صدارت برگزید (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۱۱۰؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۴). صدارت پنج‌ساله حاج‌ابراهیم در ابتدا با مشارکت میرزاشفیعی مازندرانی توأم بود؛ ولی وی با زیرکی میرزاشفیعی را از میدان به در کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۳۰ تا ۳۱). ناپختگی و ناآشنایی فتحعلی‌شاه به امور کشورداری در سال‌های اولیه سلطنت، بر قدرت حاج‌ابراهیم و خاندان هاشمیه افزود.

پیامدهای مهاجرت خاندان هاشمیه شیراز

پیامدهای مهاجرت حاج‌ابراهیم کلانتر و بخش عمده‌ای از خاندان هاشمیه شیراز به تهران و دیگر شهرهای این دوره مهم و درعین‌حال غم‌انگیز بود. حاج‌ابراهیم کلانتر که در رأس دستگاه‌های دولتی قاجار قرار گرفته بود، سنن و رسوم دولتی و دیوانی عهد صفویه را احیا کرد (اجلالی، ۱۳۸۳: ۶۱؛ امینی، ۱۳۹۵: ۲۶). وی اعضای خاندان

حاج ابراهیم را با محمدحسن خان، پسر عبدالرحیم خان و اسدالله خان، پسر دیگر حاج ابراهیم که حاکم بروجرد بود و جمع دیگر از کسان و منسوبان آنها که در شیراز بودند، همه را کور کردند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۶۸۱/۱؛ نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۳۹۴ و ۳۹۵؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۸۸). از سوی دیگر حسینقلی خان شاهزاده، برادر فتحعلی شاه قاجار، در ایامی که علیه فتحعلی شاه عصیان کرد، آقامحمدزمان برادر میانی حاج ابراهیم خان و چند کس دیگر از خاندان هاشمیه را به علت دولتخواهی پادشاه کور کرد و گویی این خدمت را از پیش به جای آورده بود (نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۳۹۵؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۸۸). به طور کلی، افراد درجه یک خاندان هاشمیه را کشتند و این افرادی بودند که قدرت و حکومتی داشتند و افراد درجه دو این خاندان را نابینا یا مقطوع النسل کردند و این شامل افرادی بود که جوان بودند و خطر عصیان نداشتند.

در ارتباط با علت‌های قلع و قمع خاندان هاشمیه و در رأس آن حاج ابراهیم کلانتر، منابع به عواملی همچون ثروت و قدرت فراوان این خاندان (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۰ و ۱۱۱؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۶۰۸/۱؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۴۳۹/۲)، «غرور و کفران نعمت»^۲ (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۳۰)، ظلم و تعدی خاندان هاشمیه (نواب طهرانی، ۱۳۷۶: ۳۴)^۳، اتهام سازش و همکاری با میرزاتقی خان حکمران یاغی یزد (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۸۸؛ امیری، ۱۳۵۴: ۶۸۸ تا ۶۸۹)، هوای براندازی حکومت فتحعلی شاه (دنبلی، ۱۳۵۱: ۷۲؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۴۳۹/۲؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۵۱)، دسایس و سعایت مخالفان (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۴۶/۱؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۲/۲؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۱؛ بامداد، ۱۳۵۷: ۲۷/۱) و تأثیر آن بر ذهن شاه جوان و کم‌تجربه اشاره کرده‌اند.

در این میان، محمود محمود در کتاب «روابط خارجی ایران و انگلیس» از نقش انگلستان در قتل حاج ابراهیم

هاشمیه را در مناصب و مشاغل حساس گماشت. در اندک زمانی، خاندان هاشمیه ثروت و دارایی فراوانی اندوختند (فسایی، ۱۳۶۷: ۶۸۰/۱). حاج ابراهیم با برقراری خویشاوندی با حاجی محمدحسین اصفهانی، تاجر و متنفذ اصفهان که در عین حال بیگربگی اصفهان را نیز داشت، موقعیت سیاسی خود را تحکیم کرد.

با آغاز سلطنت فتحعلی شاه، اختلاف میان حاج ابراهیم و شاه قاجار رو به فزونی نهاد. دشمنان و مخالفان حاج ابراهیم، وی را به سازش و همکاری با میرزاتقی خان، حکمران یاغی و متمرّد یزد، متهم کردند (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۸۸؛ امیری، ۱۳۵۴: ۶۸۸ تا ۶۸۹). قدرت و نفوذ فوق‌العاده حاج ابراهیم و همچنین نیاز فتحعلی شاه به تدبیر و کاردانی وی در امر دیوانی و کشورداری، باعث شد که وی هر چند کوتاه‌مدت، خود را از این اتهام‌ها تبرئه کند.

سرانجام، این توطئه‌ها و دسیسه‌ها به رهبری میرزاشفیعی مازندرانی و دیگر مخالفان حاج ابراهیم کلانتر به نتیجه رسید. میرزاشفیعی همان کسی بود که حاج ابراهیم برای مدتی او را از صحنه قدرت به حاشیه رانده بود. فتحعلی شاه که خود نیز از ثروت و قدرت این خاندان راضی نبود، در ذی‌الحجه ۱۲۱۵ ق/ آوریل ۱۸۰۱ م، فرمان داد تا حاج ابراهیم را در تهران و خاندانش را در سایر شهرها دستگیر کنند. پس از بازجویی در حضور فتحعلی شاه، وی را متهم کردند و پس از مدتی، وی را با زن و فرزندانش به اطراف تهران منتقل کردند و از آنجا به قزوین بردند و سپس به طرز فجیعی به قتل رساندند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۳۰ تا ۳۳؛ عضدالدوله، ۱۳۵۶: ۲۳۵؛ نامی اصفهانی، ۱۳۱۷: ۳۹۴؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۳ و ۵۵۴؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۵۵۳ و ۵۵۴). عبدالرحیم خان، برادر ارشد حاج ابراهیم خان را که حاکم اصفهان بود، جریمه کردند و پس از شش‌ماه کور کردند. محمدحسن خان، برادر کوچک‌تر حاجی را که بیگربگی کهگیلویه بود، در حمامی از پای درآوردند. میرزا محمدخان، پسر بزرگ

کلانتر، به علت مخالفت وی با حمله ایران به افغانستان، سخن به میان می‌آورد: «حاجی ابراهیم اولین شخصی است که گرفتار چنگال بیرحم سیاست خارجی گردید. گناه غیرقابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع گردید فتحعلی‌شاه پیشنهادهای مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند؛ یعنی مانع شد ایران به افغانستان لشکر کشیده، آن قسمت از قلمرو ایران را خراب و ویران نماید.^۴ اگر حاجی ابراهیم را به دسایس و حیل که نتیجه تحریکات خارجی بود از میان نمی‌بردند ایران گرفتار این مصائب نمی‌شد» (محمود، ۱۳۵۳: ۱/۱۲۴ و ۱۲۵). امکان این وجود ندارد که با قاطعیت، دخالت و نقش انگلیسی‌ها را عاملی اصلی در قتل ابراهیم کلانتر و خاندانش بدانیم؛ ولی در کنار دیگر عوامل یادشده، از نقش انگلیس نباید غافل شویم.

علت عمده سقوط حاج ابراهیم این بود که فتحعلی‌شاه پادشاهی خود را در برابر صدارت وی بی‌رونق می‌دید (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۱؛ دنبلی، ۱۳۵۱: ۷۱). در تاریخ سیاسی ایران، تداخل و آمیختگی حدود اختیارات و وظایف مقام وزارت با اختیارات نامحدود شاه که در بیشتر مواقع به بحران و حذف وزیران منجر می‌شد، امری بی‌سابقه نبود و به عواملی دیگر همچون تقابل دو شیوه زندگی ایلی و مدنیت یکجانشین (اهل قلم و اهل شمشیر)، بینش حکومت‌گرایی و عشیره‌گرایی و به‌طور کلی تمرکز و تمرکزگریزی معطوف بود.

در بازداشت و قلع‌وقمع خاندان هاشمیه تنها میرزاعلی‌اکبر، پسر حاج ابراهیم کلانتر، از مهلکه نجات یافت. آن هم به این علت که خردسال و بیمار بود؛ درحالی‌که برادر کوچکش، علیرضا، مقطع‌النسل شد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۴؛ عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۲۳۵). میرزاعلی‌اکبر که در آن زمان یازده‌ساله بود، مدتی را در اصفهان و در گوشه غربت و انزوا سپری کرد. براساس پاره‌ای از منابع، فتحعلی‌شاه بعد از واقعه قلع‌وقمع خاندان

هاشمیه شیراز احساسی توأم با پشیمانی داشت؛ به‌طوری‌که در سال ۱۲۴۵ق/۱۸۲۹م، هنگام عزیمت به فارس، به بازماندگان این خاندان را عفو کرد و به آنها مرحمت کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۰/۲؛ کلانتر، ۱۳۶۲: ۳۶۲). عضدالدوله نیز در این باره می‌گوید که در شیراز به میرزاعلی‌اکبر لقب قوام‌الملکی و استیفای ایالت فارس داد و دست دختر خود به نام بهارخانم را در دست فرزند وی، صاحب‌دیوان میرزافتحعلی‌خان، گذاشت و به میرزاقوام (میرزاعلی‌اکبر) فرمایش کرد: «دخترم عروس تو می‌باشد» و دوباره گفت: «خیلی افسوس می‌خوردم اگر دلجویی کامل از بازماندگان حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدرالعظم نمی‌کردم» (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۷۳).

بنابراین خاندان هاشمیه از طریق میرزاعلی‌اکبر استمرار یافتند و خاندان قوام دوره‌های بعد را ایجاد کردند. آنها پس از سال‌ها هجرت، به زادگاه خود شیراز بازگشتند. از آن‌پس به قدرت و مقام میرزاعلی‌اکبر افزوده شد و او با تسلط بر بخش عمده‌ای از املاک ایالت فارس، نفوذ فوق‌العاده‌ای به دست آورد و حتی به مقام بیگلربیگی شیراز رسید (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۲۷۷). هاینریش بروگش (Heinrich Brugsch) که در شیراز با وی ملاقات کردند، درباره قدرت و ثروت فراوان و خیره‌کننده وی در این دوره می‌نویسد: «...بیگلربیگی از وظایف مهم او جمع‌آوری مالیات و پرداخت آن به دولت بود. حاجی‌قوام از این راه و از راه‌های دیگر ثروت زیادی اندوخته است؛ به‌طوری‌که حدود یکصد و چهار پارچه آبادی در نقاط مختلف فارس دارد و یکی از متنفذترین و درعین‌حال مکارترین رجال فارس و تمام ایران به شمار می‌رود. تحریکات زیادی می‌کند. تمام فارس به اشاره او اداره می‌شود و خارجی‌ها هر کاری که بخواهند بکنند و نتوانند حاجی‌قوام را دیده و از او انجام آن کار را درخواست می‌کنند. حاجی‌قوام با دسایس و خیانت‌ها و خدعه‌ها و زورگویی‌های خود تمام فارس را مرعوب

چندین بار به وزارت دول خارجه مأمور شد. «خدماتش جلوه ظهور نمود به وزارت دول خارجه سرفرازی حاصل کرد. در اول دولت شاهنشاه محمد غازی، خدمت وزارت دول خارجه به حاجی میرزاسعود آذربایجانی مفوض گردید، بعد از چندی مجدد به حاجی میرزاابوالحسن خان عنایت شد» (خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۴ و ۵۵۵). میرزاابوالحسن خان در سال ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۲م، نماینده ایران بود و عهدنامه گلستان را امضا کرد و در سال ۱۲۴۰ق/ ۱۸۲۴م، در جایگاه وزیر امور خارجه ایران، عهدنامه ترکمنچای را امضا کرد. وی همچنین در سال ۱۲۲۴ق/ ۱۸۰۹م، عاقد قرارداد ایران و انگلیس به نام عهدنامه مجمل بود. میرزاابوالحسن خان ایلچی در نامه‌ای^۵ که به اولیای حکومت انگلیس نوشت، مباحثات کرد که در انعقاد این قرارداد نفع دولت انگلیس را رعایت کرده است و به زیان کشور خود عمل کرده است. انگلیس‌ها از بابت عهدنامه مجمل و از همان تاریخ، ماهانه مبلغی به حساب او در بانک بمبئی می‌ریختند. میرزاابوالحسن ایلچی درخواست کرد که پس از مرگش، این مبلغ به حساب پسرش، میرزاهدی، پرداخت شود و دولت انگلیس جواب داد که این کار امکان‌پذیر نیست؛ چراکه پسر وی هنوز خدمتی برای دولت انگلیس انجام نداده است (ناطق، ۱۳۵۶: ۶۰/۶). میرزاابوالحسن خان در سال ۱۲۵۸ق/ ۱۸۴۲م، عهدنامه تجاری بین ایران و انگلیس را منعقد کرد و در سال ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۵م، درگذشت.

میرزافتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی از دیگر شخصیت‌ها و مهاجران سیاسی خاندان هاشمیه شیراز بود که بخش اعظمی از انرژی و زندگی خود را وقف خدمت به قاجارها در مسئولیت‌های سیاسی و دیوانی کرد. میرزافتحعلی صاحب‌دیوان پسر دوم حاجی میرزاعلی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی و نوه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بود که در سال ۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۰م، در شیراز متولد شد (حسینی‌فسایی، ۱۳۶۷: ۹۶۶/۲). وی در دستگاه

خود کرده و همه از او وحشت دارند. هیچ‌یک از رجال فارس قدرت مقابله با نقشه‌ها و تحریکات او را ندارد و هرگز جرئت نمی‌کنند در مقابل وی مقاومت نمایند. او کاری کرده که دولت هم با وجود اطلاعاتی که از کارهای او دارد مزاحمش نشود» (بروگشن، ۱۳۶۷: ۴۷۹/۲). به این ترتیب نفوذ صدوپنجاه‌ساله خاندان هاشمیه شیراز از زمان کریم‌خان زند آغاز شد و از طریق شاخه خانواده قوام‌الملک، تا حکومت پهلوی ادامه یافت.

دیگر مهاجران سیاسی خاندان هاشمیه

میرزاابوالحسن خان شیرازی، میرزافتحعلی صاحب‌دیوان و میرزاحمدعلی خان شیرازی از دیگر اعضای مهاجر و بانفوذ خاندان هاشمیه شیراز هستند که در فعل و انفعالات سیاسی این دوره نقش درخور توجهی ایفا کردند. میرزاابوالحسن، معروف به ایلچی، از رجال اوایل دوره قاجار و خواهرزاده حاج ابراهیم کلانتر شیرازی بود که در شیراز متولد شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۵: ۳۸ تا ۳۶؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۵). پس از قتل حاج ابراهیم کلانتر و قلع و قمع خاندان هاشمیه شیراز، میرزاابوالحسن خان به هندوستان مهاجرت کرد و چند سالی را در خدمت نظام حیدرآباد دکن سپری کرد (خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵۴ و ۵۵۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۶۸۳/۲؛ میر، ۱۳۶۸: ۱۰۱۲/۲ و ۱۰۱۳). در سال ۱۲۲۴ق/ ۱۸۰۹م، که فتحعلی‌شاه با بازماندگان خاندان هاشمیه بر سر لطف آمد، میرزاابوالحسن خان به ایران بازگشت و به او مهربانی شد. اعتمادالسلطنه در این باره می‌نویسد: «...به توسط حاجی محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعد از میرزاشفیعی صدراعظم ایران شد در حضرت فتحعلی‌شاه طاب ثراه لقب خانی یافته و به‌خاطر مطالبه یکصد و بیست هزار تومان از فرمانفرمای هندوستان به سفارت انگلستان به لندن رفت...» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۵: ۳۸ تا ۳۶؛ هدایت، ۱۳۷۳: ۳۵۷ و ۳۵۸). میرزاابوالحسن خان

دارالسعادة، مدفون شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۰: ۵۳۶/۲). میرزاحمدعلی خان شیرازی نیز از دیگر مهاجران این دوره بود که در شیراز متولد شد و در خاندان هاشمیه شیراز پرورش یافت. میرزاحمد از شیراز به تهران مهاجرت کرد و نایب عموی خود میرزاابوالحسن خان ایلچی شد که وزیر دول خارجه بود. «بعد از وفات عم ماجدش، امنای دولت علیه، لوازم امر خارجه را به او رجوع فرموده، در اواخر زندگی او را وزیر دول خارجه گفتند و در سال ۱۲۶۸ق، در طهران وفات نمود» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۹۵۲/۲ تا ۹۵۴). به این ترتیب، پس از حاج ابراهیم کلانتر نسل مهاجر انعطاف‌پذیر و کم‌نفوذتری از خاندان هاشمیه شیراز بر سر کار آمدند که در انجام مسؤلیت‌های محوله سیاسی، مماشات و همراهی لازم را با حکومت قاجارها می‌کردند.

نتیجه

فروپاشی سلسله زندیه و به دنبال آن انتقال مرکزیت سیاسی و اداری کشور از شیراز به تهران، به تحلیل رفتن حیات مادی و معنوی شیراز به نفع تهران و به تبع آن ایجاد ظرفیت‌های گسترده سیاسی و اقتصادی در کانون جدید، و همچنین عواملی نظیر: بینش عشیره‌ای و محدود قجرها و نیاز مبرم آنان به نخبگان سیاسی و دیوانی، پتانسیل‌های به اثبات رسیده‌ی خاندان هاشمیه‌ی شیراز- به ویژه حاج ابراهیم خان کلانتر- در امر دیوانی و کشورداری، زمینه‌ی مهاجرت بخش عمده‌ای از خاندان هاشمیه شیراز را به تهران و دیگر مراکز شهری این دوره هموار نمود. مهاجرت استیلایی (قهری) و عمدتاً ناخواسته‌ی حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی، احفاد و فرزندان وی که با اراده و خواست آقا محمد خان قاجار و به منظور تفویض مسؤلیت‌های سیاسی و دیوانی به آنان صورت گرفت در دوام و بقای قاجارها و غلبه آنان بر بحرانهای پیش رو مؤثر واقع شد. آقا محمد خان و

حسینعلی میرزا فرمانفرما خدمت می‌کرد و سرهنگی فوج شیراز با او بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۰: ۵۳۶/۲). او در زمان حکومت میرزانبی‌خان، امیر دیوان در فارس، به تهران مهاجرت کرد. شاید انگیزه وی از مهاجرت رسیدن به مدارج عالی دیوانی و شغلی بود؛ چراکه این مهاجرت نقطه عطف زندگی سیاسی وی بود. به دنبال آن مهاجرت، در سال ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م، مستوفی دیوان شد و کمی بعد در سال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م، با خرم‌بهارخانم احترام‌الدوله، دختر چهل و چهارم فتحعلی‌شاه، ازدواج کرد.

«امیرکبیر او را مأمور حساب‌های همدان و قزوین و نهند و گلپایگان و رسیدگی به امور سیورسات‌خانه و شترخانه و قاطرخانه نمود و حکومت بلوک خوار و ورامین و سرپرستی سواره اصانلو و برخی از ایلات متفرقه فارس را به وی محول نمود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۰: ۵۳۶/۲؛ چرچیل، ۱۳۶۹: ۲۱۶). میرزافتحعلی صاحب‌دیوان در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۶م، به منصب صاحب‌دیوانی و توحیه بروات دفترخانه ملقب و منصوب شد و ایامی نیز به حکومت یزد و خوزستان و اصفهان و برخی از اوقات به وزارت آذربایجان رسید (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۹۶۶/۲؛ خورموجی، ۱۳۸۰: ۵۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۱۹/۲). در سال ۱۳۰۸ق/۱۸۹۰م، حاکم خراسان و متولی آستان قدس رضوی شد. در سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م، به حکومت کرمان منصوب شد که به علت اختلاف میان او و میرزاحسین‌خان معتمد دیوان پیشکار کرمان و اختلال امور حکومتی به تهران احضار شد. حکومت وی در کرمان نزدیک به یک سال بود (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۴۱۴). صاحب‌دیوان در طول فعالیت‌های سیاسی خود با نه نفر از صدراعظم‌های قاجاریه در ارتباط بود؛ ولی پس از مدتی رابطه او با آنها تیره می‌شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۴۲). وی سرانجام در سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م، در هفتاد و هشت سالگی درگذشت و در مشهد مقدس و در حرم حضرت رضا(ع)، در قسمت

۱. این دو برادر از کسانی هستند که اردوی لطفلی خان زند را در آس و پاس پراکنند (ر. ک: هدایت، ۱۳۷۳: ۳۱۲).

۲. اعتمادالسلطنه در این باره می‌آورد: «حاصل آنکه حاجی ابراهیم خان تا پنج سال در عهد فتحعلی شاه طاب ثراه متعهد امر وزارت بود، غرور و کفران نعمت بر او افزود. در مجالس غیاب و حضور و نزدیک و دور به سخنان درشت آغاز نهاد و تقبیح شخص سلطنت نمود و مکاتیبی چند به مخالفان و طاغیان دولت نگاشت که آنها را به شرارت و افساد تحریص می‌کرد اینگونه مراسلات به چنگ آمد، از کثرت غرور به اعیان و اشراف بدسلوکی کرد و هتاک می‌نمود و کسان او در بلدان چیره شده از روی اطمینان به رعایا ظلم و تعدی نمودند و چنین گمان می‌کردند که برای رعایا دادرسی نخواهد بود» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۳۰).

۳. میرزا مهدی نواب طهرانی در کتاب دستورالاعقاب در این باره ضمن حکایتی می‌آورد: «معروف است متظلمی از کسان او به خدمتش تظلم آورد. گفتا از شیراز جلاجو و راه اصفهان پو. مظلوم گفت: عبد الرحیم خان آنجاست. گفتا به کاشان و قم رو. گفتا اسد الله خان است. گفتا به بروجرد و کرمانشاهان گریز. گفتا حسن خان است. گفتا که به جهنم رو. گفتا حاجی هاشم آنجاست» (نواب طهرانی، ۱۳۷۶: ۳۴). این حکایت می‌تواند حاکی از نفوذ بی حد و حصر خاندان هاشمیه شیراز در این روزگار باشد.

۴. این گله را سال بعد سرجان ملکم از صدرالعظم ایران نمود و ایراد کرد که چرا مانع شد شه‌ریار ایران انتقام شیعه-های افغانستان را از افغانهای سنی بکشد، صدرالعظم جواب می‌دهد سیاست از مذهب جداست، صلاح بود شاه برای یک چنین کار کوچکی یک قسمت از مملکت خود را ویران کند و سکنه‌ی آنرا قتل عام نماید. از این جواب سرجان

فتحعلی شاه قاجار به خوبی از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های این خاندان در امر دیوانسالاری و کشورداری منتفع شدند. از دیگر سوی حاج ابراهیم کلانتر که در رأس خاندان هاشمیه قرار داشت در مقام تاج بخش، معمار و تئوریسن حکومت قاجارها نقشی کلیدی در انتقال قدرت از زندیه به قاجاریه و در عین حال استقرار و تثبیت قدرت آقا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار ایفا نمود. به خدمت گرفتن نخبگان - چه در شکل گروهی و چه در شکل فردی- برای قاجارها مهم بود؛ اما نه برای رهبری کردن جامعه توسط آنان، بلکه برای مشروعیت بخشی، تقویت و بقای حکومت ظلل الهی و همچنین کنشی تبلیغاتی علیه دشمنان داخلی و خارجی و خوشایند جلوه دادن امور و مسائل نامطلوب. اعراض و سرپیچی نخبگان از مبانی نظام حاکمه، عواقب سنگین را به دنبال داشت، چنانکه سرنوشت تراژیک خاندان هاشمیه موید این نکته است. فتحعلی شاه به محض احساس خطر از قدرت و ثروت فراوان این خاندان و همچنین دسائس و توطئه‌هایی که از ناحیه دشمنان داخلی و خارجی این خاندان بر علیه آنان صورت گرفت در نهایت دستور قلع و قمع آنان را صادر کرد. با قتل حاج ابراهیم کلانتر، برادران و فرزندان وی چرخشی هدایت شده و غیر طبیعی - توسط فتحعلی شاه و با میل و انتخاب وی- در نخبگان حکومتی صورت گرفت. به گونه‌ای که بعد از آن نسل دیگری از نخبگان مهاجر خاندان هاشمیه شیراز نظیر: میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی، میرزا محمدعلیخان شیرازی بر سر کار آمدند که خط مشی مطیعانه و انعطاف‌پذیرانه‌ای را در قبال دستگاه حاکمه قاجار اتخاذ نمودند. با این همه نفوذ و قدرت این خاندان متوقف نشد و از طریق شاخه قوام الملک تا دوره حکومت پهلوی ادامه و استمرار یافت.

. افضل الملک شیرازی، میرزا غلامحسین خان، (۱۳۶۱) افضل التواریخ، مصحح: منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، ج اول، چ اول، تهران: نشر تاریخ ایران.

. امداد، حسن، (۱۳۸۷) فارس در عصر قاجار، شیراز: نوید و مؤسسه‌ی فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس.

. امیری، مهرباب، (۱۳۶۹) ده سفرنامه یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران، تهران: وحید.

. (۱۳۵۴) اولین صدرالعظم قاجار: حاج ابراهیم کلانتر (اعتماد الدوله)، مجله‌ی گوهر، ادبیات و زبانها، شماره‌ی ۳۲، آبان ماه، ۶۸۸-۶۸۴.

. بامداد، مهدی، (۱۳۵۱) شرح رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری قمری، ج ۶، تهران: زوار.

. بنیاد فارس شناسی، (۱۳۷۲) اسناد وزارت خارجه‌ی بریتانیا پیرامون شیراز و فارس، پژوهش و برگردان: غلامرضا وطن دوست، شیراز: بنیاد فارس شناسی.

. پرسا، رولان، (۱۳۷۴) آنالیز جمعیت شناختی، ترجمه‌ی خسرو اسدی، تهران: سمت.

. پری، جان، (۱۳۸۲)، کریم‌خان زند، ترجمه‌ی علی محمد ساکی، تهران: آسونه.

. جونز، سرهارد فورد، (۲۵۳۶) آخرین روزهای لطفعلی خان زند، مترجمین: هما ناطق ° جان گرنی، تهران: امیرکبیر.

. چرچیل، پ جورج، (۱۳۶۹) فرهنگ رجال قاجار، ترجمه و تألیف میرزا صالح غلامحسین، چ اول، تهران: زرین.

. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن، (۱۳۶۷) فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، ج اول، چ اول، تهران: امیرکبیر.

.....

(۱۳۶۷) فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، ج دوم، چ اول، تهران: امیرکبیر.

ملکم صدرالعظم ایران را شناخت و با افکار او آشنا شد (محمود، همان: ۱/ ۱۲۵).

۵. نامه‌ی شماره P.R.O. FO. 248/53 که در بایگانی وزارت خارجه انگلیس مضبوط است.

کتابنامه

الف. کتاب های فارسی

آصف، محمد هاشم «رستم الحکماء»، (۱۳۸۲) رستم التواریخ، مصحح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.

. اجلالی، فرزام، (۱۳۸۳)، بنیان حکومت قاجار؛ نظام سیاسی و ایلی و دیوانسالاری مدرن، تهران: نی.

. اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا، (۱۳۷۰)، اکسیرالتواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۳) تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج سوم، تهران: دنیای کتاب.

..... (۱۳۷۴) المآثر و الآثار، چهل سال تاریخ ایران در دوره‌ی ناصرالدین شاه، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، در احوال رجال دوره و دربار ناصری، به کوشش ایرج افشار، ج دوم، تهران: اساطیر.

..... (۱۳۵۷) صدرالتواریخ یا تاریخ صدور قاجار، شرح حال یازده نفر از صدراعظم های پادشاهان قاجار، تصحیح و تحشیه و توضیح و فهرستها از محمد مشیری، چ دوم، تهران: روزبهان.

..... (۱۳۴۸) خلسه، مشهور به خواب‌نامه، به کوشش محمد کتیرایی، تهران: طهوری.

..... (۱۳۶۷) مرات البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی، میر هاشم محدث، ج دوم، تهران: دانشگاه تهران.

- خاوری شیرازی، میرزا فضل الله، (۱۳۸۰) تاریخ ذوالقرنین، مصحح: ناصر افشار فر، چ اول، ج اول و دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خوب نظر، حسن، (۱۳۵۴) جانشینان کریم خان زند، شیراز: دانشگاه شیراز.
- خورموجی، محمد جعفر حقایق نگار، (۱۳۸۰) نزهت الاخبار، تاریخ و جغرافیای فارس، تصحیح و تحقیق: سید علی آل داود، چ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- (۱۳۴۴)
- حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: زوار.
- دانش، سیاوش، (۱۳۴۷)، ابراهیم کلانتر، چ دوم، تهران: وحید نیا.
- دانش پژوه، منوچهر، (۱۳۷۷) شیراز نگین درخشان در فرهنگ و تمدن ایران، چ اول، تهران: هیرمند.
- دنبلی، عبدالرزاق «مفتون»، (۱۳۵۱) تجربه الأحرار و تسلیه الأبرار، به تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبائی، بخش دوم، تبریز: شفق.
- (۱۳۵۱)
- مآثر السلطانیه، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، چ دوم، تهران: ابن سینا.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰) تاریخ ایران، ترجمه‌ی محمدتقی فخرداعی گیلانی، چ پنجم، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.
- سبزواری، محمد باقر، (۱۳۸۸) روضه الانوار عباسی، تهران: اسلامیه
- سعادت نوری، حسین، (۱۳۳۹) «اعتمادالدوله‌ها»، مجله‌ی یغما، س ۱۳، ش ۳، ۱۴۲-۱۳۸.
- شریف شیرازی، میر عبدالکریم بن علیرضا، (۱۳۶۳) ذیل تاریخ گیتی گشای محمد صادق نامی اصفهانی، به کوشش سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- عبدالدواله، احمد میرزا، (۲۵۳۵) تاریخ عضدی، با تصحیح و توضیحات و اضافات عبدالحسن نوایی، تهران: بابک.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، (۱۳۶۹) گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد، (۱۴۱۴) تاریخ نگارستان، مصحح: مرتضی مدرس گیلانی، چ اول، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فلانندی، اوژن، (۲۵۳۶) سفرنامه‌ی اوژن فلانندی به ایران، ترجمه: حسن نور صادقی، تهران: اشراقی.
- فوران، جان، (۱۳۸۰) تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کلانتر، میرزا محمد، (۱۳۶۲) روزنامه، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری و سنایی.
- کوهمره‌ای، زین‌العابدین، (۱۳۸۴)، رساله تدبیر شاه و وزیر، تصحیح مهین دخت حاجیان‌پور، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لسان‌الملک سپهر، محمد تقی، (۱۳۳۷) ناسخ التواریخ، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران: امیرکبیر.
- لمبتون، ا.ک.س، (۱۳۶۲) مالک و زارع، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوی، حبیب، (۱۳۳۹) تاریخ یهود در ایران، ج سوم، تهران: بروخیم.
- محمود، محمود، (۱۳۵۳) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج اول، چ چهارم، تهران: اقبال.
- مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۴) شرح زندگانی من، ج ۳، چ پنجم، تهران: زوار.
- ملکم، سر جان، (۱۳۸۰) تاریخ کامل ایران، ترجمه: اسماعیل حیرت، ج ۲، تهران: افسون.

-، (۱۳۴۹) روضه الصفا، به کوشش
مظاهر مصفا، ج نهم، تهران: کتابفروشی خیام.
-، (۱۳۷۳) فهرس التواریخ، مصحح:
عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث، تهران:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . هدایت، مخبرالسلطنه، (۱۳۶۳) خاطرات و خطرات،
تهران: زوار.
- ب. نشریه ها**
- . روزنامه‌ی ایران، (۱۳۱۷ ه. ق.)، شماره ۹۶۱.
- ج. کتاب های انگلیسی**
- . Edward Scott Waring (1807), A Tour to Sheeraz
by the Route of Kazroonand Feerozabad: With
Various Remarks on the Manners, Customs,
Laws,
Language, and Literature of the Persians, to Which
is Added a History of Persia from the Death of
Kureem Khan to the Subversion of the
ZundDynasty, London: Printed for T. Cadell
and W. Davies, in the Strand, by W. Bulmer,
and Co. Cleveland Row.
- .James B. Fraser (1825), Narretive Of Journey Into
Khorasan In The Years 1821And 1822
Including Some Account The Countries To The
North-East Of Persia ,London,Library
University Of Toronto.
- .WiliamMonteith,(1857) «Note On The Routes
From Bushire To Shiraz», Journal Of
The Royal Geographical Society Of London, Vol.
27, London.
- Areas and consequences of immigrating Fars state
elites:
Case study: Shiraz Hashemieadysendant(1207-
1245AH)
- . موسوی اصفهانی، محمد صادق، (۱۳۶۳) تاریخ گیتی
گشا در تاریخ زندیه، مصحح: سعید نفیسی، چ دوم،
تهران: اقبال.
- . میر، محمد تقی، (۱۳۶۸) بزرگان نامی پارس، ج دوم، چ
اول، شیراز: چاپخانه مرکز نشر دانشگاه شیراز.
- . ناطق، هما، (۱۳۵۶) فرنگ و فرنگ مآبی، کتاب الفبا،
کتاب ششم، تهران: امیرکبیر.
- . نائینی، محمد جعفر بن محمد حسین (۱۳۵۳) جامع
جعفری، مصحح: ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- . نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان، (۱۳۶۲) خاطرات و
اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، به کوشش
معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس
سعدوندیان، حمید مرام پیشه، باب ۱-۲-۳، تهران:
نشر تاریخ ایران.
- . نواب طهرانی، میرزا مهدی، (۱۳۷۶) دستورالعقاب،
مصحح: سید علی آل داوود، تهران: نشر تاریخ ایران.
- . نوری، محمد تقی، (۱۳۸۶) اشرف التواریخ، مصحح:
سوسن اصیلی، چ اول، ج اول، تهران: میراث مکتوب.
- . وارینگ، ادوارد اسکات، (۱۳۶۹) سفر به شیراز(نقل از
کتاب ده سفرنامه)، ترجمه‌ی مهرباب امیری، چ اول،
تهران: وحیددا.
- . وزیر کرمانی، احمد علی خان (۱۳۴۰) تاریخ کرمان
(سالاریه)، به تصحیح و تحشیه‌ی محمد ابراهیم
باستانی پاریزی، تهران: دانشگاه تهران.
- . وکیلی قمی، ابوالفضل، (۱۳۴۸) لطفعلی خان و آقا محمد
خان قاجار، تهران: سینا.
- . هدایت، رضاقلیخان، (۱۳۳۹) مجمع الفصحا، به کوشش
مظاهر مصفا، بخش اول از مجلد دوم، تهران: امیرکبیر.
-، (۱۳۳۹) مجمع الفصحا، به کوشش
مظاهر مصفا، بخش سوم از مجلد دوم، تهران:
امیرکبیر.